



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

جایزه نوبل اقتصاد ۲۰۲۴

نمونه‌ای از بازنمایی نادرست واقعیت

تدترینر

ترجمه‌ی: احمد سیف



خرداد ۱۴۰۵

نمونه‌ای از این که چگونه اقتصاد جریان اصلی واقعیت را نادرست بازنمایی می‌کند

جایزه‌ی «بانک مرکزی سوئد در علوم اقتصادی به یاد آلفرد نوبل» در سال ۲۰۲۴ (اقتصاددانان دوست دارند از آن به عنوان یک نوبل واقعی یاد کنند — اما چنین نیست) به دارون عجم اوغلو، جیمز ای رابنتسون و سایمون جانسون اهدا شد^(۱). بر اساس بیانیه مطبوعاتی، این جایزه به دلیل کمک به «درک تفاوت‌های رفاه میان ملت‌ها» اعطا شده است^(۲). آجم‌اوغلو و رابنتسون (۲۰۱۳) به‌ویژه به‌خاطر کتاب پرفروش خود، «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند: ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر»^[۱]، شناخته می‌شوند — کتابی درباره‌ی این که چرا برخی کشورهای فقیر شکوفا می‌شوند، در حالی که برخی دیگر شکست می‌خورند و فقیر باقی می‌مانند. مضمون اصلی این اثر آن است که توسعه اساساً به این بستگی دارد که نهادهای ملی «فراگیر» باشند یا «استخراج‌گر». اعطای این جایزه با انتقادهای فراوانی روبه‌رو شد. برای نمونه، تایمز مالی مطلبی با عنوان «نوبل برای توضیح‌پردازی اقتصادی» منتشر کرد^(۳).

استدلال مقاله حاضر فراتر می‌رود. هرچند عواملی که آجم‌اوغلو و رابنتسون مطرح می‌کنند مهم‌اند، اما عوامل اصلی تعیین‌کننده، توسعه‌یافتگی یا فقر کشورها نیستند. علل اصلی را باید در ماهیت استثماری اقتصاد جهانی، در نظام بازارِ بدیهی‌انگاشته‌شده و مفهوم مسلط «توسعه»، و در اقداماتی جست‌وجو کرد که برای حفظ این ساختارها صورت می‌گیرد. این عوامل در نظریه و عمل اقتصاد سرمایه‌داری بنیانی‌اند و این تصور را ایجاد می‌کنند که هیچ برداشت یا رویکرد دیگری نسبت به توسعه وجود ندارد. پیامدهای منفی آن‌ها برای توسعه ترسیم می‌شود و چشم‌انداز و رویکردی بدیل ارائه می‌گردد. این بحث نشان می‌دهد که نظریه اقتصادی جریان اصلی ماهیتی ایدئولوژیک دارد و چگونه تفسیرها و توجیه‌هایی تولید می‌کند که به‌شدت قابل مناقشه‌اند.

تبیینی که در کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند» ارائه می‌شود، به میزان برخورداری کشورها از نهادهای سیاسی، حقوقی، اجتماعی و غیره مربوط است که توسعه (به معنای متعارف آن) را تسهیل و تشویق می‌کنند. همان‌طور که گفته شد، دو نوع اصلی از نظام‌های توسعه ملی متمایز می‌شوند. نخست، نظام «فراگیر» که با نهادهایی مشخص می‌شود که برای نوآوری و سرمایه‌گذاری پاداش و امنیت فراهم می‌کنند؛ مانند حمایت از حق ثبت اختراع، نظام‌های حقوقی برای حل‌وفصل اختلافات، و آزادی سرمایه‌گذاری (۲۰۱۳: ۷۶). دوم، نظام «استخراج‌گر» نامیده می‌شود، زیرا نهادهای آن به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که درآمد و ثروت را از بخشی از جامعه استخراج کرده و به نفع بخش دیگری به‌کار گیرند. تز

اصلی کتاب این است که «توانایی نهادهای اقتصادی برای بهره‌گیری از ظرفیت بازارهای فراگیر، تشویق نوآوری فناورانه، سرمایه‌گذاری بر انسان‌ها، و بسیج استعدادها و مهارت‌های شمار زیادی از افراد برای رشد اقتصادی حیاتی است. توضیح این که چرا بسیاری از نهادهای اقتصادی در تحقق این اهداف ساده ناکام می‌مانند، مضمون مرکزی این کتاب است» (۲۰۱۳: ۸۱). همچنین آمده است که «نابرابری جهانی امروز وجود دارد، زیرا در قرن نوزدهم و بیستم برخی کشورها توانستند از انقلاب صنعتی و فناوری‌ها و شیوه‌های سازمان‌دهی ناشی از آن بهره‌مند شوند، در حالی که برخی دیگر نتوانستند.» (۲۰۱۳: ۲۷۱)

بخش‌هایی از کتاب به رد نظریه‌های بدیل اختصاص دارد. برای مثال: «... این جغرافیا، فرهنگ، یا ناآگاهی شهروندان یا سیاست‌مداران نیست که کنگو را فقیر نگه داشته است، بلکه نهادهای اقتصادی استخراج‌گر آن است. این نهادها پس از قرن‌ها هم‌چنان پابرجا مانده‌اند، زیرا قدرت سیاسی هم‌چنان در دست نخبگانی متمرکز است که انگیزه اندکی برای تضمین حقوق مالکیت امن برای مردم، ارائه خدمات عمومی پایه‌ای جهت بهبود کیفیت زندگی، یا تشویق پیشرفت اقتصادی دارند. بلکه منافع آن‌ها در استخراج درآمد و حفظ قدرت خویش است.» (۲۰۱۳: ۹۰-۹۱)

این تز در طول ۵۴۰ صفحه، با حجم گسترده‌ای از شواهد و مطالعات موردی، و با پرداختن مفصل به تاریخ بسیاری از کشورها، تشریح می‌شود. کتاب روشن و خوش‌نوشته است، ارجاعات فراوان دارد، به‌طرز چشم‌گیری آگاهانه و برای خواننده غیرمتخصص نیز قابل فهم است.

پس مشکل چیست؟ مسئله این نیست که کتاب به نتیجه‌ای می‌رسد که به‌طور شهودی بدیهی به نظر می‌رسد و چندان شگفت‌آور یا نوآورانه نیست، چه رسد به این که شایسته جایزه نوبل باشد. مشکل آن است که هیچ اشاره‌ای به دلایل به‌غایت مهمی نمی‌کند که واقعاً توضیح می‌دهند «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند»، چرا میلیاردها انسان هم‌چنان «فقیر» می‌مانند و در شرایطی غیرقابل توجیه و اسفناک زندگی می‌کنند. کتاب بر برخی عوامل مرتبط تمرکز می‌کند، اما نه بر عوامل اصلی، و در ارزیابی اهمیت علی آن‌ها نیز دچار خطاست.

این جملات را در نظر بگیرید:

«تفاوت‌های عظیم در نابرابری جهانی برای همگان آشکار است... درک این که چرا این تفاوت‌ها وجود دارند و چه چیزی موجب آن‌ها می‌شود، محور تمرکز ما در این کتاب است.» (۲۰۱۳: ۴۱)

«رایج‌ترین دلیل این که چرا ملت‌ها امروز شکست می‌خورند این است که نهادهای استخراج‌گر دارند.» (۲۰۱۳: ۳۶۸)

«نهادهای اقتصادی و سیاسی استخراج گر ... همواره در ریشه این شکست قرار دارند ... در همه این موارد، بنیان این نهادها نخبگانی هستند که نهادهای اقتصادی را به گونه‌ای طراحی می‌کنند که خود را ثروتمند سازند و قدرت‌شان را به بهای اکثریت عظیم جامعه تداوم بخشند.» (۲۰۱۳: ۳۹۹)

این نظریه «... خطوط اصلی توسعه اقتصادی و سیاسی در سراسر جهان از زمان انقلاب نوسنگی را توضیح می‌دهد.» (۲۰۱۳: ۴۲۹)

این اظهارات روشن می‌سازد که یک سازوکار علی شناسایی شده و محل آن درون کشورهای فقیر دانسته می‌شود. در بسیاری از مواردی که بررسی شده‌اند، واقعاً شرایط برای توسعه مساعد نیست. اما توضیح در همین جا متوقف می‌شود و از این رو به شدت گمراه‌کننده است. هیچ اشاره‌ای به این نمی‌شود که چرا آن سازوکارها وجود دارند، چه کسانی آن‌ها را حفظ می‌کنند و چه کسانی در نهایت و به طور عمده از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند.

دلیل اصلی این که دست کم نیمی از مردم جهان فقیرند، آن است که نظام اقتصادی جهانی نهادهای «استخراج گر» ایجاد کرده و برای بیرون کشیدن سالانه تریلیون‌ها دلار ثروت منابع از کشورهای فقیر، آن‌ها را در جای خود حفظ می‌کند. این نظام جهانی است که مانع گریز آن‌ها از این سرنوشت می‌شود. نظریه اقتصادی جریان اصلی و کارگزاران آن این نظام را تأیید، مشروعیت بخشی و ترویج می‌کنند. این کتاب ستایش‌نامه‌ای برای همین نظام است. نوعی «پایان تاریخ اقتصادی» به سبک فرانسیس فوکویاما است؛ گویی اگر فقط کشورهای فقیر بازار آزاد را بپذیرند و شرایط را برای سرمایه‌گذاران خارجی جذاب کنند، توسعه شکوفا خواهد شد و فقر پایان می‌یابد. درست است که استخراج وجود دارد و استخراج‌گران هم هستند، اما کتاب اشاره نمی‌کند که نظریه اقتصادی، اقتصاددانان و جهان ثروتمند علل اصلی، بازیگران مرکزی و بهره‌مندان عمده این استخراج‌اند.

در نگاه نخست، این ادعاها ممکن است گزاف به نظر برسند، بنابراین لازم است با تفصیل از آن‌ها دفاع شود.

توسعه (به معنای متعارف) چگونه عمل می‌کند

نویسندگان کتاب نمی‌پرسند «توسعه» به چه معناست. آن‌ها همانند تقریباً همه اقتصاددانان، بدیهی می‌گیرند که توسعه = ثروتمندتر شدن مادی، چه در سطح ملی و چه فردی. توسعه یعنی توانایی خرید بیش‌تر، افزایش تولید، فروش و مصرف، و در نتیجه افزایش تولید ناخالص داخلی. (GDP) این همان نگاه «تک‌بعدی» به توسعه است که کشورها را در حال صعود در شبیه کشورهای

ثروتمند شوند. فرض بر این است که ثروتمندتر شدن به بهبود حوزه‌های دیگری مانند سلامت و رفاه نیز می‌انجامد.

اقتصاددانان متعارف علاقه اندکی به اندیشیدن درباره‌ی عواملی دارند که بیش‌ترین سهم را در کیفیت زندگی دارند، چه رسد به سنجش آن‌ها یا اولویت دادن به آن‌چه واقعاً کیفیت زندگی را بهبود می‌بخشد. آن‌ها نادیده می‌گیرند که به‌جز سلامت، تقریباً هیچ‌یک از مؤلفه‌های کیفیت بالای زندگی مستلزم «رفاه» مادی نیست. داشتن غذای کافی، پوشاک و سرپناه مناسب، معنا و هدف در زندگی، دوستی، ارزشمندی و احترام، زندگی در جامعه‌ای حمایت‌گر، کار با ارزش، امنیت در برابر بیکاری و فقر، نداشتن فشار و تقلا، احساس تعلق و داشتن خانه — این شرایط در اصل می‌توانند با سطوح بسیار پایینی از ثروت مادی، تولید، صنعتی‌شدن، سرمایه‌گذاری، جهانی‌شدن، فناوری اطلاعات، تجارت بین‌المللی، «سطح زندگی» و GDP فراهم شوند.

مسئله اساسی در نحوه تصور توسعه در نظریه اقتصادی متعارف نهفته است. چون توسعه اساساً افزایش GDP تلقی می‌شود، تمرکز باید بر تسهیل فعالیت‌های تولیدی بیش‌تر باشد. این امر مستلزم سرمایه‌گذاری است و از آن‌جا که کشور فقیر سرمایه اندکی دارد، باید وام بگیرد و سرمایه‌گذاری خارجی جذب کند. دو حوزه اصلی برای تحقق این هدف عبارت‌اند از صادرات منابع طبیعی و صادرات نیروی کار از طریق مزارع بزرگ، معادن و کارخانه‌ها. بنابراین کشور باید وارد بازار جهانی شود تا منابع خود را بفروشد و با بسیاری دیگر از کشورهای فقیر در همان وضعیت رقابت کند.

از آنجا که سرمایه لازم برای راه‌اندازی معادن و مانند آن وجود ندارد، باید سرمایه خارجی جذب شود. اما سرمایه‌گذاران به زیرساخت‌هایی مانند راه‌آهن و بنادر نیاز دارند، بنابراین وام‌های کلان برای ساخت این زیرساخت‌ها گرفته می‌شود. نتیجه رایج نه افزایش سریع درآمد برای بازپرداخت وام‌ها، بلکه انباشت بدهی‌های بسیار بزرگ است؛ روندی که به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر شتاب گرفته است. بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۳ بدهی عمومی کشورهای فقیر آفریقایی دو برابر شد و به ۶۰ درصد GDP رسید، و در آمریکای لاتین به نزدیک ۷۵ درصد افزایش یافت (سازمان ملل، ۲۰۲۴).

این بدهی‌ها معمولاً غیرقابل بازپرداخت می‌شوند. در این مرحله، صندوق بین‌المللی پول برنامه‌های نجات مالی یا «بسته‌های تعدیل ساختاری» ترتیب می‌دهد که شامل اعطای وام‌های بیش‌تر با شروط خاص است. این شروط برای «به حرکت درآوردن دوباره اقتصاد» طراحی می‌شوند: جذاب‌تر کردن اقتصاد برای سرمایه‌گذاران خارجی، فروش شرکت‌های دولتی سودآور به آن‌ها، پایین نگه داشتن

دستمزدها و شرایط اجتماعی، تحمیل سیاست‌های ریاضتی سخت‌گیرانه، و به‌طور کلی جهت‌دهی اقتصاد به سود طبقه تجاری.

کتاب «اعترافات یک جنایت‌کار اقتصادی» نوشته جان پرکینز ۲۰۲۳ توضیح می‌دهد که وظیفه او متقاعد کردن کشورها به پذیرش وام‌هایی بود که هرگز قادر به بازپرداخت‌شان نبودند. فارغ از این که این رویه چقدر رایج بوده، پیامدها تقریباً اجتناب‌ناپذیر بوده‌اند. ادبیات گسترده‌ای وجود دارد که آثار زیان‌بار این سیاست‌ها بر توده‌های فقیر را مستند می‌کند.

این کتاب طولانی تنها دو اشاره کوتاه به صندوق بین‌المللی پول دارد و هیچ‌یک از این مسائل را مطرح نمی‌کند. اقدامات آن ارزشمند تلقی می‌شوند و نهادهای بزرگ بین‌المللی فقط به دلیل اتخاذ «چشم‌اندازی نادرست» — یعنی تمرکز نکردن بر تمایز «فراگیر/استخراج‌گر» — مورد انتقاد قرار می‌گیرند. (۲۰۱۳: ۴۴۶-۴۶۷)

نخبگان محلی در کشورهای فقیر از توسعه متعارف خرسندند، زیرا برای آن‌ها فرصت سرمایه‌گذاری فراهم می‌کند. بانک‌ها نیز راضی‌اند، چون وام‌ها را سازمان‌دهی کرده و کارمزد دریافت می‌کنند. برای ترتیب دادن یک وام به یونان، گلدمن ساکس مبلغ ۶۰۰ میلیون دلار کارمزد گرفت. امروزه امپریالیسم نیازی به اعزام ناو جنگی برای فتح ندارد. «پیروزی نولیبرالی» که مایکل چسودوفسکی (۲۰۰۴) آن را عامل «بزرگ‌ترین انتقال ثروت در تاریخ» می‌داند، با فشردن کلیدهای رایانه تحقق یافت.

نتیجه آن است که اقتصاد کشورهای فقیر در تأمین منابع ارزان برای کشورهای ثروتمند گرفتار می‌شوند؛ منابعی که سودهای کلان برای سرمایه‌گذاران، شرکت‌ها و بانک‌ها فراهم می‌کند، در حالی که مانع توسعه‌ای می‌شود که بیش‌ترین نفع را برای توده‌های فقیر و استثمارشده دارد. برآورد جیسون هیکل، دیلان سولیوان و زومکاوآلا هوزیفا (۲۰۲۱) نشان می‌دهد که سالانه ۲٫۵ تریلیون دلار جریان خالص ثروت از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند منتقل می‌شود. افزون بر این، کشورهای فقیر هزینه تخریب‌های زیست‌محیطی ناشی از معادن، جنگل‌زدایی، مزارع بزرگ، آلودگی صنعتی، و نیز آسیب‌های اجتماعی ناشی از شرایط کاری ناایمن، دستمزدهای پایین و خدمات درمانی ناکافی را می‌پردازند.

در مرکز ایدئولوژی توسعه جریان اصلی که این وضعیت را حفظ می‌کند، تعهدی تقریباً مذهبی به نظام «معجزه‌آسای» بازار قرار دارد. وزیر خارجه استرالیا، پنی ونگ، مرتباً از «نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد» ستایش می‌کند؛ قاعده‌ای که مقدس‌ترین اصل آن این است که نیروهای بازار تعیین کنند چه چیزی تولید شود و چه کسی آن را دریافت کند. اما در نظام بازار، این تقاضای بازیگران ثروتمندتر است که تعیین‌کننده تولید و توزیع است. به همین دلیل است که هر سال صدها میلیون تن غله در کشورهای

ثروتمند به خوراک دام تبدیل می‌شود، در حالی که حدود ۸۰۰ میلیون نفر گرسنه‌اند. در نظام بازار، تولید غله برای خوراک دام در کشورهای ثروتمند سودآورتر از فروش آن به مردم گرسنه سودان است. به همین دلیل است که در گواتمالا لوازم آرایشی و گل‌های شاخه‌بریده برای صادرات تولید می‌شود، نه غذای پایه و مسکن برای دهقانان فقیر. و به همین دلیل است که در استرالیا سازندگان خانه‌های لوکس می‌سازند، نه مسکن ارزان برای فقرا. در نظام بازار، این‌ها فعالیت‌هایی هستند که بیش‌ترین سود را برای صاحبان سرمایه نوید می‌دهند. همان‌گونه که فرناندز (۲۰۲۲) اشاره می‌کند، «نظم مبتنی بر قواعد» تعبیر محترمانه‌ای برای امپراتوری است.

با این حال، برای حفظ کارکرد نظام اقتصادی جهانی به این شیوه‌ها باید تلاش شود. گاه مداخله لازم است؛ برای مثال، برای واداشتن دولت‌های مطیع به اجرای سیاست‌هایی که به سود کشورهای ثروتمند است و مقابله با آن‌هایی که قصد خروج از خط تعیین‌شده را دارند. گاهی فروش‌های عظیم تسلیحاتی کفایت می‌کند؛ بدون این‌ها غرب چه میزان نفت از عربستان سعودی دریافت می‌کرد؟ گاهی لازم است به کشوری حمله شود و رهبری مانند مصدق که دسترسی ما به نفت را تهدید می‌کند، برکنار شود، یا به متحدی سلاح داده شود تا مخالفانی را سرکوب کند که رژیم‌های صادرکننده منابع به ما را تهدید می‌کنند.

در برخی موارد لازم بوده است افرادی چون لومومبا، قذافی یا کاسترو حذف شوند (در مورد کاسترو، متأسفانه حدود ۶۰۰ تلاش - که بسیاری از آن‌ها توسط سازمان سیا انجام شد - ناکام ماند) تا از انحراف جلوگیری شود. اما در مواقع دیگر، لازم بوده در حمایت از دیکتاتورهای خشن هم‌چون ساموزا گزینشی عمل شود. او افتخار می‌کرد که همیشه در سازمان ملل متحد با ایالات متحده رأی می‌دهد و هیچ مشکلی درباره مالکیت خارجی زمین‌های وسیع کشتزارها نداشت. وزیر خارجه روزولت، سمندر ولز، زمانی گفت «سوموسا یک حرامزاده است!» اما روزولت پاسخ داد: «بله، اما حرامزاده‌ی ماست.» (ویکی‌پدیا، ۲۰۲۴، Jewish Independent, 2016 مک‌آلپاین، ۲۰۱۶) گاهی نیز لازم بوده تهاجم صورت گیرد و شمار زیادی کشته شوند. ایالات متحده از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون بیش از هفتاد بار برای «تغییر رژیم» تلاش کرده است. مردم کشورهای ثروتمند نمی‌توانستند از «استانداردهای زندگی» پرمصرف مبتنی بر منابع بهره‌مند شوند اگر این اقدامات برای تثبیت امپراتوری‌شان انجام نمی‌شد.

کتاب، شکست دولت‌ها را به حاکمیت استخراج‌گران نسبت می‌دهد، اما به این واقعیت اشاره نمی‌کند که دست‌کم بسیاری از آن‌ها به این دلیل در قدرت‌اند که ثروتمندان جهانی آن‌ها را بر سر کار آوردند، یا به افرادی چون سوموزا و پینوشه کمک کردند در قدرت بمانند، زیرا آنان «توسعه» اقتصادی متعارف را

ممکن می‌ساختند. مقصرت‌ترین استخراج‌گران را باید در میان شرکت‌های بزرگ جهان ثروتمند، بانک‌ها و مقامات صندوق بین‌المللی پول جست‌وجو کرد. مهم‌تر از همه، کتاب مشخص نمی‌کند استخراج‌گران اصلی امروز چه کسانی هستند.

درست است که، همان‌گونه که کتاب نشان می‌دهد، نهادهای درون یک کشور که توسعه متعارف را تسهیل یا مانع می‌شوند، در پیامدهایی چون «شکست» دولت و فقر گسترده نقش علی دارند؛ اما آن‌ها عوامل علی غالب نیستند. آن‌ها، برخلاف ادعای عنوان کتاب چرا ملت‌ها شکست می‌خورند «ریشه‌های فقر» امروز نیستند. عامل علی به‌مراتب مهم‌تر امروز، نظام اقتصادی جهانی ناعادلانه و غارت‌گرانه‌ای است که همه کشورها در آن گرفتارند؛ نظامی که کشورهای فقیر را وادار می‌کند جریان خالص عظیمی از ثروت را به سوی کشورهای ثروتمند ممکن سازند و توسعه‌ای را که به سود مردم‌شان است کنار بگذارند.

از این رو، کتاب در واقع مرثیه‌ای مفصل برای سرمایه‌داری است. پیام ضمنی آن به کشورهای فقیر چنین است: اگر اقتصاد را به این شیوه اداره کنید، همان‌گونه که ما شکوفا شدیم، شما نیز شکوفا خواهید شد. کافی است به اقلیتی که مالک بخش اعظم سرمایه‌اند، امکان و انگیزه دهید در هر حوزه‌ای که ثروت کلان‌شان را بیش‌تر می‌کند سرمایه‌گذاری کنند، شرایط حقوقی امن و مشوق‌ها را برای‌شان فراهم کنید، و آن‌گاه تولید ناخالص داخلی رشد خواهد کرد. اما اکنون مشکلات اندکی با این ایمان وجود دارد، که مهم‌ترین‌شان این است که آخرین چیزی که سیاره ما به آن نیاز دارد، رشد بیش‌تر است.

به این ترتیب، کتاب هیچ اشاره‌ای به مهم‌ترین «ریشه‌های فقر» امروز نمی‌کند. مسئله این نیست که آگاهانه در پی پنهان‌کاری یا گمراه‌سازی است؛ بلکه اقتصاددانان جریان اصلی ظاهراً قادر به درک این نیستند که آن‌چه اقتصاد می‌پندارند، صرفاً اقتصاد سرمایه‌داری است، و آن‌چه توسعه می‌دانند، فقط توسعه سرمایه‌دارانه است. ظاهراً نمی‌توانند تصور کنند که انواع دیگری نیز ممکن است وجود داشته باشد. کتاب و اعطای این جایزه نشان می‌دهد که نظریه اقتصادی جریان اصلی نوعی چارچوب تفسیری است — ایدئولوژی‌ای عمیقاً ریشه‌دار، قدرت‌مند و گمراه‌کننده که هم توصیه می‌کند و هم مشروعیت می‌بخشد.

یکی از شیوه‌های آن برای انجام این کار، تحلیلی صرفاً بر اساس یک عامل یعنی ارزش پولی است؛ به این معنا که بسیاری از عوامل مهم در تولید، مصرف، مبادله و توزیع کالاها و خدمات، در توسعه نظام‌های مرتبط با این فرایندها و در ارزیابی مطلوبیت آن‌ها نادیده گرفته می‌شوند. عواملی چون آسیب‌های زیست‌محیطی و اجتماعی به‌راحتی به‌عنوان «برون‌ریزها» [externalities] طبقه‌بندی می‌شوند — یعنی پدیده‌هایی که واقعاً اقتصادی محسوب نمی‌شوند و بنابراین قابل چشم‌پوشی‌اند.

ملاحظات اخلاقی و عدالت نیز به اقتصاد مربوط دانسته نمی‌شوند؛ مانند آسیب روانی ناشی از بیکاری و فقر، یا ویرانی کامل شهرهایی که شرکت‌ها با انتقال فعالیت خود به چین ایجاد می‌کنند. اگر سرمایه نتواند با به‌کارگیری مردم در این‌جا سود را حداکثر کند، اشکالی ندارد آن‌ها را به حاشیه براند.

یکی دیگر از پیش‌فرض‌های اساسی، این باور است که اقتصاد باید بر نظام بازار مبتنی باشد. پیش‌فرض دیگر آن است که تصمیم درباره این‌که چه فعالیت‌هایی توسعه یابند و چه چیزی تولید شود، بهتر است به دست اقلیتی دارای سرمایه سپرده شود که در پی بیشینه‌سازی ثروت خود هستند، نه بر اساس آن‌چه ممکن است برای جامعه یا زیست‌بوم‌های آن بهتر باشد. هم‌چنین سرمایه‌گذاران ستوده می‌شوند، زیرا سرمایه خود را برای «سود جامعه» در دسترس می‌گذارند؛ این واقعیت که آن‌ها بدون کارکردن درآمدهای کلان به دست می‌آورند نادیده گرفته می‌شود — مگر زمانی که مردم عادی بخواهند چنین کنند.

این‌ها از جمله شیوه‌هایی است که نظریه اقتصادی جریان اصلی اندیشه را منحرف می‌کند و فریب می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که رویه‌های بسیار نامطلوب را عادی، موجه و از نظر اخلاقی پذیرفتنی جلوه می‌دهد، در حالی که در واقع «استخراج‌گری» ثروتمندان را مشروعیت می‌بخشد. این کتاب و اعطای «جایزه نوبل» نمونه‌های چشم‌گیری از بدیهی‌انگاشته شدن و سلطه این ایدئولوژی را ارائه می‌کند.

بدیل: «توسعه مناسب»

اکنون دلایل نیرومندی وجود دارد که نشان می‌دهد نظام اقتصادی جهانی وارد مرحله‌ای پایانی شده است؛ دوره‌ای از افول شتابان به‌سوی زمانی آکنده از بحران‌های بزرگ. (Trainer 2020) سبک زندگی سرانه، میزان مصرف منابع و تولید ناخالص داخلی در کشورهای ثروتمند چندین برابر سطحی است که همه مردم جهان هرگز بتوانند به آن دست یابند. همین عزم برای افزایش مداوم و نامحدود آن‌هاست که بحران‌های بزرگ جهانی تهدیدکننده موجودیت ما را پدید آورده است: از بحران اقلیمی و نابودی تنوع زیستی گرفته تا سایر تخریب‌های زیست‌محیطی، محرومیت میلیاردها انسان، جنگ‌های منابع و فروپاشی انسجام اجتماعی حتی در ثروتمندترین کشورها. با توجه به این‌که علت این «چندبحرانی» تولید و مصرف بیش از حد است، راه‌حل ناگزیر باید کاهش رشد (degrowth) در مقیاسی بزرگ باشد؛ گذار به سبک‌های زندگی و نظام‌هایی که از نظر مادی بسیار ساده‌تر از الگوهای کنونی کشورهای ثروتمند باشند.

پاسخ رایج به استدلال «محدودیت‌های رشد» این است که می‌توان هم‌چنان در پی رشد و رفاه بیش‌تر بود، زیرا فناوری بهتر و بازیافت فشرده‌تر می‌تواند مصرف را از آثار کنونی منابع و تخریب‌های

زیست‌محیطی «جدا» کند؛ به این معنا که GDP همچنان افزایش یابد، در حالی که مشکلات منابع و محیط زیست حل شوند. اما اکنون مرورهای گسترده‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد چنین جداسازی‌ای در حال وقوع نیست و به هیچ وجه محتمل به نظر نمی‌رسد. (پاریک و دیگران، ۲۰۱۹، هیکل و کاليس، ۲۰۲۰ هابره و دیگران ۲۰۱۹)

این مشکلات حل نخواهند شد مگر با کاهش عظیم رشد و حرکت به سوی شکلی از «راه ساده‌تر» (TSW2024) که در آن بیش‌تر مردم در جوامع کوچک، بسیار خودکفا و خودگردان تعاونی زندگی کنند؛ جوامعی که کنترل اقتصادهای محلی را در دست دارند، اقتصادهایی که بر پایه نیازها اداره می‌شوند نه سود یا نیروهای بازار، و ساکنان‌شان با سبک زندگی مادی ساده خرسندند. کاهش چشم‌گیر مصرف منابع و آسیب‌های زیست‌محیطی که این الگو ممکن می‌سازد، در مطالعه‌ای درباره تأمین تخم‌مرغ نشان داده شده است. (Trainer، Malik و Lenzen 2019) آنان دریافتند که هزینه دلاری و انرژی عرضه تخم مرغ از طریق قفس‌های خانگی و تعاونی‌های کوچک در حدود ۱ درصد مسیر تأمین از سوپرمارکت است. کاهش‌های مشابهی در بسیاری اقلام دیگر نیز به دلیل مقیاس کوچک، نزدیکی و یکپارچگی کارکردها ممکن است. برای نمونه، چرخه‌های مواد مغذی می‌توانند با انتقال «پسماندها» به باغ‌های نزدیک از طریق حیوانات و هاضم‌های متان بسته شوند و بدین ترتیب نیاز به شبکه‌های فاضلاب، حمل‌ونقل یا تولید کود شیمیایی حذف شود. اکوروستای Dancing Rabbit Ecovillage در ایالت میسوری گزارش می‌دهد که نرخ‌های مصرف مواد، انرژی، سوخت و غیره در آن حدود ۵ تا ۱۰ درصد میانگین ملی ایالات متحده است. (Trainer 2020a) ترینر (۲۰۲۲) راه کارهای بسیار کم‌هزینه‌ای را که در خانه‌باغ‌ها و موقعیت‌های اکوروستایی به کار گرفته شده شرح می‌دهد، از جمله نرخ سرانه مصرف برق در حدود ۱ درصد میانگین مصرف خانوار در سطح ملی.

تعاونی جامع کاتالان اسپانیا، یعنی Catalan Integral Cooperative (Trainer 2018)، هزاران نفر را در تعاونی‌های بسیار خودکفا دربرمی‌گیرد که طیف گسترده‌ای از کالاها و خدمات را فراهم می‌کنند، در حالی که از وابستگی به بازار یا دولت پرهیز می‌کنند. لیهی (۲۰۰۹) و لیهی و گوفورث (بدون تاریخ) درباره جنبش‌های آفریقایی مانند Chikukwa بحث می‌کنند که امکان اختصاص زمین، نیروی کار و دانش سنتی به توسعه تعاونی‌های روستایی خودکفا را فراهم کرده‌اند؛ رویکردی که با سیاست‌های رسمی بی‌ثمر که دهقانان را به کسب درآمد از طریق صادرات ترغیب می‌کند، در تضاد است.

این جوامع معمولاً با شاخص‌های بالای کیفیت زندگی همراه‌اند (Grinde و همکاران ۲۰۱۸)، و لزومی ندارد این کار به معنای کاهش فناوری‌های پیشرفته مفید اجتماعی، دانشگاه‌ها یا پژوهش‌های پزشکی

باشند. (برای جزئیات، نک. TSW 2023) جنبش‌های اکودهکده، شهرهای گذار، کاهش رشد، دهقانی (Campesino) و بسیاری دیگر امروز برای چنین گذاری تلاش می‌کنند. سال‌ها پیش، مهاتما گاندی دریافته بود که مسیر مناسب برای هند، جوامعی از این دست است. اکنون روشن است که محدودیت‌های جهانی منابع، «توسعه» متعارفِ پرمصرفِ جهان ثروتمند را برای همه مردم دنیا ناممکن می‌سازد. از این رو، خردمندی سخن او آشکار می‌شود که «ثروتمندان باید ساده‌تر زندگی کنند تا فقرا بتوانند صرفاً زندگی کنند.»

استدلال نیرومندی وجود دارد که فروپاشی فاجعه‌بار اقتصاد جهانی در حال نزدیک شدن است، زیرا سرمایه‌داری به‌گونه‌ای خودویرانگر عمل می‌کند. (Trainer 2020b) این امر احتمالاً هر امیدی به گذار مطلوب به این شکل بدیل توسعه را از میان خواهد برد، اما «راه ساده‌تر» تنها برداشتی از توسعه است که اکنون معنا دارد. کسانی که این امر را درمی‌یابند، بعید است از سوی دستگاه مسلط اقتصادی حاکم جایزه نوبل دریافت کنند.

یادداشت:

[۱]. این کتاب را نشر روزنه در ایران منتشر کرده است و اگر اشتباه نکنم چاپ هفدهم هم تمام شده و در بازار نیست.

References:

- Acemoglu, D., and J. A.; Robinson, (2013), *Why Nations Fail: The Origins of Power, Prosperity and Poverty*. Profile. Kindle Edition.
- Chossudovsky, M., (2004), *The Globalisation of Poverty*, London, Zed Books
- Fernandes, C., (2022), *Subimperial Power*, Melbourne University Press.
- Grinde, B., et al., (2018), “The Quality of Life in Intentional Communities”. *Social Indictors Research* 137(2): 625– 640.
- Haberle, H., et al., (2020), “A systematic review of the evidence on decoupling of GDP, resource use and GHG emissions, part II: synthesizing the insights”, *Environmental Research Letters*, 15.
- Hickel J. and G. Kallis, (2019), “Is Green Growth Possible?”, *New Political Economy*, April. DOI: 10.1080/13563467.2019.1598964.
- Hickel, J., Sullivan, D., and H. Zoomkawala, (2021), “Rich countries drained \$152tn from the global South since 1960”. *Al Jazeera*. May 6. <https://www.aljazeera.com/opinions/2021/5/6/rich-countries-drained-152tnfrom-the-global-south-since-1960>.

Leahy, T., (2009), Permaculture Strategy for the South African Villages, Palmwoods, Qld., PI Productions Photography.

Leahy T. S., and M. Goforth, (Undated), Chikukwa and CELUCT: Sustainable Revolution; Permaculture in Ecovillages, Urban Farms and Communities Worldwide, North Atlantic Books, Berkeley, California.

McAlpine,S, (2016), “He Might Be a B@%#d, but He’s Our B@%#d”, Oct 10. Stay in the Know. <https://stephenmcalpine.com/he-might-be-a-bd-but-hes-our-bd/>

Jewish Independent, (2016), “Pragmatic, dirty choices”, April 8, 2016, No author. <https://www.jewishindependent.ca/tag/roosevelt/>

Parrique, T., J. Bath, F. Briens, J. Spanenberg, (2019), “Decoupling Debunked. Evidence and arguments against green growth as a sole strategy for sustainability”. A study edited by the European Environment Bureau, EEB, July, Brussels, Belgium. <https://eeb.org/library/decoupling-debunked/>.

Trainer, T., (2018), “The Catalan Integral Cooperative -- The Simpler Way revolution is well underway!”, FEASTA Admin, Feb.. 28<https://www.feasta.org/author/admin/>, and by Resilience, Jan 17. <https://www.resilience.org/stories/2018-01-17/the-catalan-integral-cooperative-the-simpler-wayrevolution-is-well-underway/>.

Trainer,T., (2020a), Dancing Rabbit ecovillage. <https://thesimplerway.info/DancingRabbit.html>.

Trainer, T., (2020b), “Simpler Way transition theory”, real-world economics review, issue no. 91, 96 – 112.

Trainer, T., (2022), “How Resource-Cheaply Could We Live Well?”, real-world economics review, issue no. 99, 64 – 79. real-world economics review, issue no. 110 subscribe for free 9

TSW (2023), The Simpler Way; The Alternative Society. <https://thesimplerway.info/THEALTSOCLong.htm> TSW 2024.

United Nations, (2024), A World of Debt Report, https://unctad.org/system/files/officialdocument/osgttinf2024d1_en.pdf.

Wikiquote, (2024), Talk: Franklin D. Roosevelt. https://en.wikiquote.org/wiki/Talk:Franklin_D._Roosevelt

لینک این یادداشت به انگلیسی.